

مجموعه‌ی افسانه‌های مشهور چین

اسب سفیری که به ساز تیریل می‌شود



بازنوشته‌ی دو آن لیکسین

تصویر گر: لیو شیانگ‌وی

ترجمه‌ی سمیه نوروزی



آفرینگان: ۲۷۹



در زمان‌های خیلی خیلی قدیم، علفزاری بی‌انتها، جنگلی باشکوه و دریاچه‌ی زیبای مون ردیف شده بودند کنار کوه باشکوه و طلایی آلاتنگائولا. خانواده‌ی فقیری از اهالی مغولستان هم کنار دریاچه زندگی می‌کرد: مردی شجاع، کاری، جوان، و مادرش.

سوهو هفده‌ساله بود. او هر روز صبح زود از خواب بیدار می‌شد تا هم مواظب مادرش باشد هم گله‌ی بزش را در دشت‌ها بچراند. سوهو تمام روز کار می‌کرد بی‌آن‌که خسته شود.

او صدای خیلی خوبی داشت و چوپان‌های دیگر، که دوستانش بودند، آواز خواندنش را خیلی دوست داشتند.

رؤیای سوهو این بود که اسبی زیبا داشته باشد تا یک روز سوارش شود و از این طرف چراگاه تا آن سوی چراگاه برود، مثل یک اسب‌سوار مغول واقعی.

اما خب، خانواده‌اش آن‌قدر فقیر بودند که او نمی‌توانست اسبی بخرد. تنها کاری که از دستش برمی‌آمد این بود که علاقه‌اش را مثل راز پنهان کند.







یک روز سوهو همراه گله‌ی بزها بیرون از خانه بود. وقتی بزها داشتند
توی مزرعه می‌چریدند، سوهو احساس کرد خوابش گرفته و بعد به
خواب عمیقی فرو رفت.

ابرهای رنگارنگ در آسمان آبی شناور بودند که پریزاده‌ی زیبایی
از پشت یک ابر ظاهر شد. بعد رو به سوهو گفت: «گوش کن ای جوان
خوش‌قلب. اسب سفید زیبایی در ساحل شمالی دریاچه ایستاده. برو،
برش دار و با خودت به خانه ببرش!»

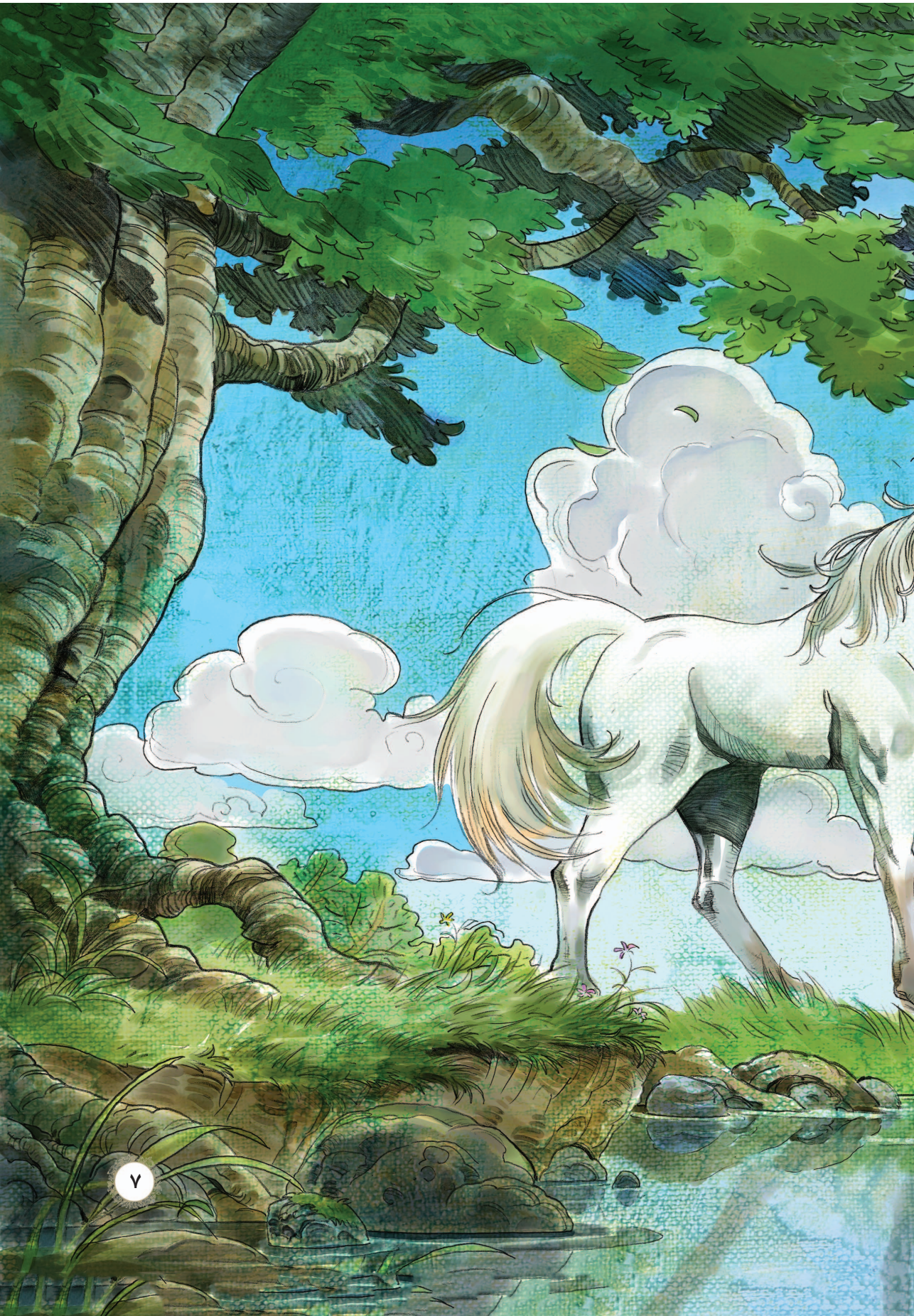
بعد، نور سفیدی تایید و پریزاده ساکت شد و غیبش زد. سوهو از
خواب بیدار شد و خواب و بیدار سرش را چرخاند تا نگاهی به شمال
دریاچه بیندازد. چشم‌هایش از تعجب باز شدند.



کرهاسب واقعی کوچولویی در ساحل دریاچه
ایستاده بود و زیر نوری نقره‌ای می‌درخشید.
بدنی تنومند داشت و چهار پای قوی. موهای
سفید درخشان کرهاسب نشان می‌داد از نژاد
کمیابی است. سوهو بی‌نهایت غافلگیر شد
و با سرعت رفت سمت کرهاسب کوچولو.
کرهاسب سفید کوچولو انگار سوهو را از
قبل می‌شناخت، چون اصلاً نترسید و خیلی
صمیمانه دست سوهو را لیس زد.

از آن روز به بعد، آن‌ها دوستانی شدند که
نمی‌شد از هم جدایشان کرد.

کرهاسب کوچولو با مواظبت‌های
دلسوزانه‌ی سوهو کم‌کم رشد کرد و تبدیل
شد به اسب سفید زیبای نیرومندی که
می‌توانست با بیشترین سرعت بتازد.



یک روز، وقتی سوهو بزها را برای چرا به مزرعه برده بود، حواسش پرت شد و افتاد توی باتلاق و کم‌کم در آن فرو رفت. اسب سفید وقتی دید چه اتفاقی افتاده، شیهه‌ای کشید و به تاخت رفت سمت اربابش. آستین اربابش را با دندان گرفت و سعی کرد او را از مرداب بیرون بکشد. سوهو موفق شد محکم گردن اسب را بگیرد. اسب سفید هم تمام توانش را به کار گرفت تا بالاخره اربابش را از مرداب بیرون کشید. سوهو، همان‌طور که صورتش را به صورت اسبش فشار می‌داد، از او تشکر کرد و گفت: «ازت ممنونم اسب سفید عزیزم.»





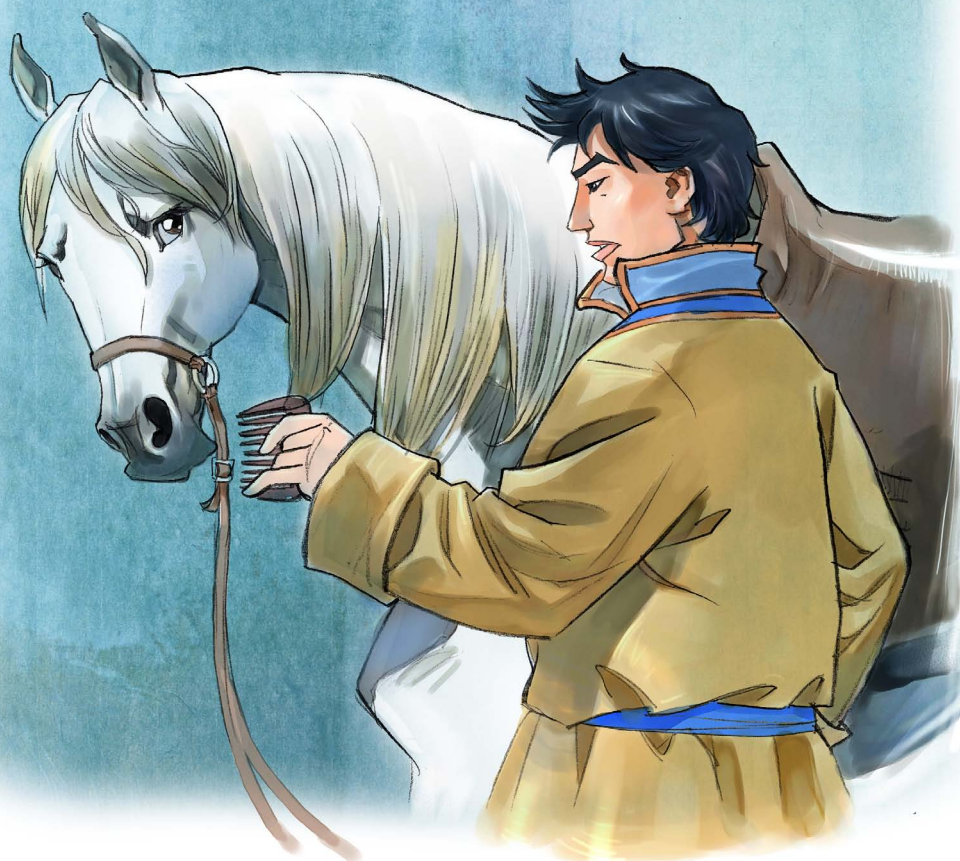
یک شب، گرگی وحشی بی سر و صدا وارد جایی شد که بزها را نگهداری می کردند و یک بزغاله را گرفت.

سوهو با عصبانیت چوبی برداشت و سعی کرد گرگ را بزند. گرگ وحشی با چشم های سبزش، خشمگین، نگاهی کرد و جست زد طرف سوهو. همزمان چنگال های تیزش را توی هوا تکان می داد.

درست در همان لحظه ی بسیار خطرناک، اسب سفید طناب هایش را کند و خودش را از بندها آزاد کرد و دوید طرف گرگ وحشی. بعد وقتی گرگ داشت، بین زمین و آسمان، حمله می کرد به سوهو، اسب سفید، با پای جلو، لگد قدرتمندی به سر گرگ زد. گرگ با فریادی وحشتناک جان داد.



سوهو آرام ضربه‌ای به گردن اسب سفید زد و همان‌طور که اشک‌های
گرمش از گونه‌هایش سرازیر بود گفت: «تو دوباره جان مرا نجات
دادی! نمی‌دانم چطور تلافی کنم!»



یک روز، سوهو مشغول چراندن بزهایش در مزرعه بود. گروهی از سربازان که سوار اسب‌هایشان بودند سمت او تاختند. آن‌ها نفس‌زنان از سوهو پرسیدند: «ای چوپان جوان، می‌توانی کمکمان کنی تا آهوایی را که از جایگاه تماشاچیان بیرون رفته بگیریم؟ اسب‌های ما از خستگی نمی‌توانند بدوند. اگر نتوانیم آهو را بگیریم، اربابمان، که برادر پادشاه است، بدجور تنبیه‌مان می‌کند!»

سوهو با درخواستشان موافقت کرد و بعد، خیلی سریع، سوار اسب سفیدش شد. آن‌ها تا دامنه‌ی کوه به تاخت رفتند و بالاخره آهو را گیر آوردند. سوهو طناب دور گردن اسب را پرتاب کرد و خیلی راحت آهو را گرفت.



سوهو آهو را تحویل سربازان کاخ ارباب داد. بعد به سربازها گفت:
«لطفاً به کسی نگویید که من با اسب سفید آهو را گرفتم!»





این کتاب ترجمه‌ای است از:

Morin Khuur Suho and the White Horse
Retold by Duan Lixin

马头琴：汉英对照
段立欣编著；刘向伟绘画。—— 2版.

© China Intercontinental Press
© Duan Lixin

© حق چاپ فارسی این مجموعه را
چاینا اینترکنتیننتال پرس (CIP)
به گروه انتشاراتی ققنوس واگذار کرده است.
تمام حقوق محفوظ است.



گروه انتشاراتی ققنوس

سرشناسه: دوآن، لیشین
عنوان و نام پدیدآور: اسب سفیدی که به ساز تبدیل می‌شود/
بازنویسته‌ی دوآن لیکسین؛ تصویرگر لیو شیانگ‌وی؛ ترجمه‌ی سمیه
نوروزی.

مشخصات نشر: تهران: آفرینگان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۳۲ ص: مصور (رنگی).

فروست: نشر آفرینگان؛ ۲۷۹.

مجموعه‌ی افسانه‌های مشهور چین.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۲۷۹-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان «Morin Khuur: Suho and the white horse, 2016» به فارسی برگردانده شده است.

موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های چینی

موضوع: Legends--China

شناسه‌ی افزوده: لیو، شیانگ‌وی، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Liu, Xiangwei

شناسه‌ی افزوده: نوروزی، سمیه، ۱۳۵۶، مترجم

رده‌بندی کنگره: GR۳۳۵

رده‌بندی دیویی: ۳۹۸/۲۰۹۵۱ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۵۹۳۵۹



نشر آفرینگان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منبری جاوید،
کوچه‌ی مبین، شماره‌ی ۴، تلفن: ۶۶۴۱۳۶۶۷

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه‌ی انتشارات ققنوس

بازنویسته‌ی دوآن لیکسین

اسب سفیدی که به ساز تبدیل می‌شود

تصویرگر: لیو شیانگ‌وی

ترجمه‌ی سمیه نوروزی

چاپخانه‌ی رفاه

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۹

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۲۷۹-۳

ISBN: 978-600-391-279-3

www.afariningan.qoqnoos.ir

۱۵۰۰۰ تومان